



... بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس

سه شنبه ۱۶ تا جمعه ۱۹ اوت

پیشدرآمد: می گویم دلم هوای وطن دارد، انگار تمام جان و جهانم، خلاصه در نظری است که روزی دوباره بر آن خاک عزیز اندازم. بیست و پنج سال هجران، برای نسلی که به شوق آزادی بال کهکشان پیمای خود به آتش جهل ولایت تزویر و فریب زد، کافی نیست؟ حالا به محض آنکه سر به بالین می نهم، پرنده خیال پر می کشد و سر به آن کوچه‌ای می زند که با خاله آذر جلوی سقاخانه‌اش می ایستادیم و برای دخی کوچولو که مادر نداشت دعا می کردیم که روزی مادرش از سفر بی بازگشت باز آید. می روم به کوچه عدلیه مشهد و از فراز پنجره محضر پدر بزرگ به آمد و شد مردم می نگرم. به روستائینی که به عدلیه می رفتند به داد خواهی، عدلیه نوینی که داور پایه‌اش را گذاشته بود و پدر بزرگ از برکت برپایی عدلیه نوین، به دفتر اسناد رسمی رسیده بود.

گاهی می روم به وکیل آباد، به کوه سنگی، به باغ حاج شیخ در سمرقند که روزگاری نه چندان دور اهل مشهد از ضعیف و شریف، کهتر و مهتر برای زیارت صاحبش مرحوم شیخ حسنعلی مقصدی اصفهانی گرد آن صف می کشیدند. می روم به طرقله و چناران، سوار بر اتوبوس «ت.ث.ث» به سوی تهران می روم که مادر بازگشت به آن را بارها با چشمان پر اشک از ضامن آهو خواسته بود. پنجره را می گشایم، نخستین نگاه روشن از عشق، در چشمم می نشیند و بامدادان بر سر و بلند کوچه کوبیه در امیریه، قلبی را با تیری در میانش نقش می زدم. خانه‌ها زیر و رو شده‌اند. بساز بفروشها حالا از خانه درندشت شماره ۴ با هشتی‌های خوش نقش و شاه نشین وسیع و شیشه‌های رنگی، برجی ساخته‌اند در ده طبقه با آپارتمانهای فسقلی که نفس در آن می گیرد اما درخت همچنان در برابر خانه آقای وشگینی کارمند عالیرتبه مجلس که اولین تلویزیون را به کوچه آورد باقی است. می روم در کوچه ورزشگاه، چهارسوی خنک رنگ باخته است، دیگر نه اثری از خانقاه آقای نوربخش باقی است نه از دکان دعانویس محله سید حبیب و نه دیگر کسی اسفندیاری‌ها و قوام دفتر را به یاد می آورد. در بلورسازی ساعت مشیر السلطنه از کار افتاده است و قبر آقای جذبی را نیز به فرمان سرمحتسب ولایت مصادره کرده‌اند. پرنده راه می افتد و می رود و خواب را نیز از چشمانم می رباید. مگر می شود سر به خانه پدری زد و ره به کوچه‌های پر از درخت و زندگی در شمیران نزد پل رومی، خانه بزرگ مرحوم سیدضیاءالدین میراسکندری... توی باغچه نشسته‌ایم. الهه که صدای زلالش بر فراز شبانه‌های کودکی و جوانی ما تا امروز جاری است از در می رسد. کاسه شله زردی در دست دارد. روز ولادت مولاعلی است و خانم بهار که الهه نام هنری اوست، شعر میرزا حبیب خراسانی را زمزمه می کند که «امروز امیر در میخانه توئی تو...».

از مدرسه ایران و جهان تربیت و هدف تا حوزه امتحان نهائی در دبیرستان رهنما، در سفر شبانه‌ام دیدار کرده‌ام. کسی از خانم شوکت ملک جهانبانی و بابانقلی خبری ندارد. مهندس شمس شازده سر فراز همسر ایران خانم دختر خانم جهانبانی، در غربت خاموش شده است. ابراهیم بنی احمد پیش از آنکه دنیای بهترش را بسازد در خاک خفته است. به کوچه‌های جوانی سر می زدم، انگار هنوز در کافه فیروز روزهای دوشنبه میهمان موسیو ماناواس هستیم. همسفران آن کوچه‌ها کجا هستند؟ حسین منزوی که رفت و پیش از او ساعدی و اسلام کاظمیه، آن دورترها سر به شانه احمد اللهیاری گذاشته‌ام و می گریم. جنازه جلال آل احمد پیش روی ما است. دو سیمین یکی خدای مملکت روایت و دانشور راوی «سووشون» و آن دگری ملکه سرزمین شعر و غزل، در برابر من نشسته‌اند. گذر زمان در چهره هر سه ما پیدا است. غلامحسین صالحیار را می بینم. نه دیگر این خواب کوتاه بعد از ظهر در اتاق پشت تحریریه نیست. خواب همیشگی است. خدایا دلم برای همه آنها تنگ است. چرا نمی توانم پای پیاده به زیارت کردستان بروم و بر بلندای زاگرس فریاد زدم من ایرانی‌ام. چرا اجازه ندارم شبی در بیدخت با بانگ پرتنم، عاشقان حضرت دوست، به خواب روم. بر بام رباط کهنه‌ای در جندق ستاره بشمرم و همراه صیادان بندرگناوه سحرگاهی به سینه خلیج همیشه فارس بوسه زدم.

می گویم و می گویم و رفیق من صبورانه گوش می دهد و بعد، با صدائی که نشان از خشمی فروخته دارد می گوید: هی رفیق از خیالات بیرون آی. آن ایرانی که شبی با چشم پر اشک بدروشد گفتی، هفت کفن پوسانده است. ما که ماندیم غریبه‌ایم وای به حال شما که دیرسالی است

از پنجره تبعیدگاه به وطن می‌نگرید. حضرت، خیال و رویا کافی است، امروز نه محمدرضا شاه سر کار است و نه بازرگان و نه حتی خانمی و هاشمی بهرمانی. امروز تیر خلاص زن اوین منشی مخصوص سلطان فقیه است و وزرا افتخار می‌کنند که اهل ولایت مرگ و تیرباران و شکنجه‌اند. اگر شما معترض بودید که چرا شاه هواپیمای بوئینگ شاهین نشان دارد، در حالی که بیچاره بعد از رسیدن به مغرب هواپیما را با خلبانش پس فرستاد تا سالی بعد، یکی از دشمنان قسم خورده‌اش مسعود رجوی و ابوالحسن بنی‌صدر را به فرانسه ببرد، امروز برای آنکه پشت مبارک نایب امام زمان خدای ناکرده از نشستن روی توالت فرنگی در هواپیما دچار ناراحتی نشود، مستراح طلائی مخصوص برایشان در هواپیمای برادر پادشاه برونا سفارش می‌دهند. کجای کاری برادر، آن کوچه‌ها و خاطره‌ها را لولوی فقیه خورد و برد. دو ماه است داری می‌نویسی و می‌گوئی ملت برای دل گرم کردن اکبر گنجی یک شاخه گل به در بیمارستان میلاد ببرید. فکر می‌کنی تا امروز چند شاخه گل در برابر بیمارستان گذاشته‌اند؟ آهای اخوی سر و صورت را با آب جوش واقعیت بشوی و خیال آب گوارای چشمه علی را از سر بیرون کن. چشمه علی حالا تیول حسین شریعتمداری است و آبهای دریاچه زریوان از خون شوانه قادری سرخ رنگ است. به جای یاسهای امین الدوله، آهن و سمند کاشته‌اند و در گورستان ظهیرالدوله به جای صدای قمرالملوک، خواهران زینب نوحه دو طفلان مسلم می‌خوانند. عزیز دیوانه قاتل دکتر قاسملو ترفیع درجه می‌گیرد و رئیس تشکیلات راهبردی (استراتژیک) سیاه می‌شود تا یک وقت ناراحت نشود که چرا دستیارش احمدی نژاد رئیس جمهوری شد و او هنوز باید پیش فنگ و پافنگ کند. پدرجان گذشت آن روزهایی که وزرای خارجه مان با ادب و متانت و اقتدار از حقوق ما دفاع می‌کردند و وقتی «سر دنیس رایت» آدمی غلط زیادی می‌کرد مثل اردشیر زاهدی توی دهانش می‌زدند و یا همچون میرفندرسکی آنقدر دانش داشتند که غلطهای تاریخی تاواریش وینوگرادوف را توی سرش بزنند.

حالا وزرای خارجه مان یکی طبیب حضور رهبر است و مسئول قاروره آقازاده‌اش. آن یکی هشت سال در آمریکا می‌ماند و بعد وزیر خارجه می‌شود آن وقت انگلیسی حرف زدندش باعث آبروریزی است. و حالا کسی که روی کرسی میرزا سعیدخان و مشیرالدوله و کاظمی و عباس آرام و... نشسته است مدرک لیسانسش را از دانشگاه بنگلور به هفتصد دلار خریده و زبان مرغی را مثل بلبل حرف می‌زند کمی هم ترکی استانبولی در حد شاگرد شوفرهای خط تهران استانبول یاد گرفته است. در عوض هم در آدم ربائی شرکت داشته و هم در قتل. خیال می‌کنی هنوز در کشوری وارد خواهی شد که فرزند یک پاسبان بتواند در سایه جدیت و درس خواندن و درجات بالای علمی را کسب کردن وزیر کشور بشود و نصر اصفهانی وار، بکوشد بدون تظاهر و فریبکاری راههای گشایش سیاسی در کشور را جستجو کند؟ وزیر کشور مان آدمخواری است که شانه سحرخیز را گاز می‌گیرد، و به گوش فرزند مرجع اول کشور سیلی می‌زند. راستی این را بگویم که آیت‌الله زاده مورد اشاره که اتفاقاً سالها در تبعیدگاه شما زندگی می‌کرد، برخلاف سحرخیز که گاز گرفتن محسنی ازهای و قندان پرتاب کردن او را بی جواب گذاشت چنان مشتکی نثار چانه دادستان دادگاه ویژه کرده بود که دندان مصنوعی آقا ترک برداشته بود. باری رفیق با خاطره وطن خوش باش. خانه پدری آن خانه دل و باغ دلگشای عشق و زندگی نیست که در خاطر داری. حالا در کوچه‌ها دهان که چه عرض کنم، واژگانت را نیز می‌بویند مبادا هنوز طعم عشق و زندگی داشته باشند.

رفیقم به خانه پدری باز می‌گردد و من می‌مانم با تصویر دیروز و وحشت فردا و امروزی که ۲۵ سال است نفهمیدیم چگونه آغاز می‌شود و چه سان به پایان می‌رسد.

شنبه ۲۰ تا دوشنبه ۲۲ اوت

کابینه یکدست

۱- مدت‌ها با خودم کلنجار رفتم که پیشدرآمد این هفته را بنویسم و یا سر را همچنان به دیوار سیاست بکوبم. سرانجام نوشتم. اگر در این چاه فریاد نزنم کجا روم. این زاویه خلوت من است. خانقاهی است که به یاد بیدخت به آن پناه آورده‌ام. شامگاه یکشنبه که مطلب را می‌فرستم شبیه به آدم تب زده‌ای هستم که ناگهان با نقطه ختم گذاشتن بر نوشته‌اش آرام می‌شود و تب سنگین از جانش رخت می‌کشد تا بار دیگر از صبح دوشنبه ذره ذره با شنیدن هر خبر تلخ از خانه پدری به جانش باز گردد. کابینه یکدست در کشورهایی که دارای نظامی مردمسالار هستند باعث شادمانی رأی دهندگانی است که به حزب خاصی رأی داده‌اند. خیلی طبیعی است که طرفداران حزب کارگر در انگلیس از اینکه تونی بلر دارای آن چنان اکثریتی در پارلمان است و نیز در حزبی اقتداری دارد که می‌تواند کابینه‌ای از همفکران خود تشکیل دهند، خوشحال باشند. اما در جمهوری ولایت فقیه کابینه یکدست یعنی همین کابینه‌ای که محمود احمدی نژاد به مجلس معرفی کرده است.

هفته پیش در باب گذشته و عملکرد شماری از وزرا نوشتم. حتی شماری از آنها که به احمدی نژاد رای داده‌اند و نیز محافظه کاران مافیای مؤتلفه نیز نتوانسته‌اند در برابر تحفه‌هایی که زیر چتر دولت حزب‌اللهی جمع شده‌اند اظهار شگفتی و بعضاً نگرانی نکنند.

کشفیات تازه‌ای در باب وزرا دارم که به اشاره از آن می‌گذرم. حضرت زاهدی وزیر علوم که مسئولیت بالایش عضویت در شورای شهر کرمان است دو پرونده فساد مالی و یک پرونده فساد اخلاقی در دادگستری کرمان دارد. مدرک لیسانس برادر متکی وزیر خارجه از نوع هفتصد دلاری

از دانشگاه بنگلور است که دکترای پزشکی را هم به قیمت پنج هزار دلار می‌فروشد. برادر پرویز فتاح وزیر نیرو از مدرسان تکنیک عملیات انتحاری در دانشگاه سپاه (امام حسین) است و جناب محمد چهرمی وزیر کار و امور اجتماعی کسی است که در مقام موسس سپاه گیلان، در قتل عام زندانیان سیاسی و مبارزان شمال کشور نقش فرماندهی داشته است.

وزیر تعاون علیرضا علی احمدی در زبانهای خارجی تخصص دارد و ترکی با لهجه ترکمنی را بخوبی تکلم می‌کند. در نبوغ او همین بس که از مسئولان پروژه تولید سلاحهای میکربی بوده است. از فرهاد خان رهبر معاون احمدی نژاد و رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی چه بگویم که در مقام معاون اقتصادی وزیر اطلاعات شبکه‌ای از شرکتهای مافیائی ایجاد کرد که دست روی اقتصاد کشور گذاشت و میلیاردها دلار راهی جیب دلان امنیت و سرداران تاجر شده کرد. بعد از قتلهای زنجیره‌ای وقتی آشکار شد که بسیاری از این شرکتهای پوشش جهت اعمال تروریستی در خارج از کشور بوده است و در ایران نیز، جناب رهبر از طریق تهدید و ارباب و پرونده سازی، تشکیلات موفق و مفیدی چون «ایران مارین سرویس» را بالا کشید و صاحب شرکت را سالها به زندان انداخت و ناجوانمردانه ترین توطئه‌ها را علیه او و خانواده‌اش به اجرا گذاشت. کابینه یکدست احمدی نژاد حقا که کابینه نمونه‌ای است. سه ردیف کابینه را آدمکشان سابقه‌دار، عساکر بی‌لیاقت در جنگ اما مقتدر در سرکوبی مردم و سرانجام، بچه حزب‌اللهی‌های گرسنه‌ای تشکیل داده‌اند که خاطر روزهای به تخت نشستن مظفرالدین شاه را زنده کرده‌اند. من البته روایت آن روزها را در یادداشتهای رجال عصر قاجار مثل مخیرالسلطنه، احتشام السلطنه، عبدالله مستوفی، عین‌السلطان، تاریخ مشروطیت مرحوم کسروی و روایت ملک زاده و... خوانده‌ام. مرحوم علی اصغرخان اتابک اعظم روزی به دیدن میرزای کرمانی قاتل ناصرالدینشاه رفته بود و از او سؤال کرده بود چرا شاه را کشتی؟ میرزا گفته بود، خواستم ریشه ظلم را بخشکانم. سر را زدم که تنه بیوسد و بیفتد. اتابک با پوزخند به او گفته بود مگر امام جعفر صادق را بیرون دروازه قزوین سراغ داشتی که شاه را کشتی. حالا یک آدم علیل عوضی که چهل سال خواب شاهی را دیده و دور و برش را مشتت دلک و نوکر گرسنه گرفته‌اند به تهران آمده، خیال می‌کنی حالا ایران بهشت خواهد شد؟ بسیاری از ما (و به حق) از عملکرد خاتمی انتقاد کردیم و او را به سستی و بدعهدی متهم ساختیم. روایتی که از داخل کشور می‌شنویم اما در تعارض با نگاه و رفتار ما است. دوستی می‌گفت دریغ از همان چهار کلمه‌ای که روزنامه شرق و آفتاب و همبستگی می‌نوشت. حداقل تلویزیون مجبور بود هر از گاهی سخنان خاتمی را درباره مردمسالاری و فرهنگ و دانش و تسامح و تساهل پخش کند. سیدعلی آقای رهبر ناچار شده بود این آخری‌ها برای عقب نماندن از قافله به جای حرفهای ملال آور همیشه‌گی‌اش. کمی هم از فرهنگ و ادب و هنر سخن گوید. سردار طلائی و افرادی در خیابانها با ادب و ملایمت با مردم برخورد می‌کردند. حالا اما بیائید و آثار به قدرت رسیدن آدمخواران را ببینید. روی شهرها خاکستر مرگ پاشیده‌اند. هیچکس رغبتی به کار کردن ندارد. از هر ده نفر حداقل چهار نفرشان در این فکرند که به هر شکلی شده کشور را ترک کنند. در طول یک ماهه اخیر بیش از دو میلیارد دلار پول نقد از کشور خارج شده و تعداد مسافران دبی و ترکیه به شکل غریبی رو به افزایش است. از برکات دولت مطیع نایب امام زمان، انتشار بیماری وبا است. دیرسالی بود که مردم ایران از وبا چیزی نمی‌دانستند. آخرین شبه وبا - التور - که در دهه چهل در ایران دیده شد، به سرعت کنترل و کشور پاکسازی شد. حالا اما با هجوم موشها به شهرها، حتی در اطراف بلوار البیاضت نیز خطر شیوع طاعون وجود دارد. رژیم عقب افتاده که از تأمین بهداشت حداقلی برای مردم عاجز است روز و شب از ضرورت داشتن تکنولوژی اتمی سخن می‌گوید. شماری از مردم را فریب داده‌اند به گونه‌ای که حتی بعضی از روشنفکران و دانشجویان هم می‌گویند چرا ما دانش اتمی و حتی بمب نداشته باشیم مگر ما کمتر از پاکستان هستیم. هیچکس نمی‌پرسد که اگر فاجعه چرنوبیل در بوشهر تکرار شود چه مصیبتی در انتظار مردم ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس و منابع طبیعی ما خواهد داد؟

کابینه یکدست درست شبیه وبا و طاعون است. چهره مصطفی محمد نجار وزیر دفاع احمدی نژاد را لحظه‌ای پیش چشم آورید. بعد مروری کنید بر گذشته او، قتل عام دهکده قارنا، کشتار مردم پاوه، بمب گذاری در مقر تفنگداران دریائی آمریکا در بیروت، سوء قصد به جان امیر کویت، ربودن هواپیمای مسافربری الکاظمه کویت، طراحی عملیات خُبر در کنار دیگر افتخارات خونین و... آنوقت شما هم مثل من کابینه برادر حزب‌اللهی احمدی نژاد را عین وبا و طاعون خواهید دانست.

آقای سیستانی و قانون اساسی عراق

۲- امیدوارم تا زمانی که این مطلب را می‌خوانید مشکل پیش نویس قانون اساسی عراق حل شده باشد و توطئه اسلامی کردن قانون اساسی، و مهر ولایت جهل و جور و فساد حاکم بر ایران را به روی آن زدن با هشیاری و شهامت رهبران کرد و نیروهای سکولار شیعه و سنی و مسیحی و یزیدی و صابنه و زنان عراق خنثی شده باشد. در این میان آیت‌الله سیستانی که توانست با موضع گیری‌های درست و آزاداندیشی خود، و به ویژه تاکیدش بر اینکه روحانیت حق دخالت در امور اجرائی را ندارد، جایگاه والا و ویژه‌ای نه فقط نزد مردم عراق بلکه در میان مردم منطقه و جهان پیدا کند، طی دو سه هفته اخیر به شدت محبوبیت خود را از دست می‌دهد چرا که به دلیل ارتباط یکی از بستگان سببی‌اش با رژیم ولایت فقیه

و اطلاعات محسنی اژه‌ای و اصغر حجازی مجبور به اتخاذ مواضعی شده که در تعارض کامل با مواضع قبلی اوست. از یکسو در مورد سرنوشت شهر کرکوک که برای کردهای عراق به اندازه بیت‌المقدس برای فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، اعتبار و منزلت دارد، آیت‌الله بدون توجه به جنایات صدام در «تعریب» این شهر یعنی اخراج کردها و اسکان عربهای تکریت و بعقوبه و استان موصل در این شهر، با بازگشت کرکوک به آغوش کردها مخالفت کرده است. از سوی دیگر بعضی گزارشها حاکی است که اصرار عبدالعزیز حکیم درباره ذکر اسلام به عنوان یگانه منبع و یا منبع اصلی قانون گذاری و نیز مسأله برپائی خودمختاری شیعه در استانهای جنوبی عراق، که با اشاره تهران صورت می‌گیرد، از عنایت حضرت سیستانی نیز برخوردار است.

ما انتظار داشتیم آقای سیستانی به نامه شماری از آزادیخواهان ایران که از ایشان مستقیماً پرسیده بودند نظرشان درباره ولایت مطلقه سیدعلی خامنه‌ای چیست؟ و نیز خواستار آن شده بودند که حضرت آیت‌الله سریعاً برای آزادی اکبر گنجی اقدام کند، حداقل یک پاسخ خصوصی می‌فرستادند. چگونه است که در مورد وطنشان ایران چیزی نمی‌گویند و حساسیتی در رابطه با نشانیدن یک قاتل حرفه‌ای و تیر خلاص زدن اوین به روی کرسی ریاست جمهوری نشان نمی‌دهند آن وقت نگران سرنوشت کرکوک هستند که فرزندان کردش را صدام حسین کشت و شکنجه داد و آواره کرد. همانگونه که امروز در کردستان ایران ذوب شدگان در ولایت نایب امام زمان می‌کشند و شکنجه می‌کنند و آواره می‌سازند.

امیدوارم این سخنان را دوست دانش پژوه آزاده دکتر فاضل میلانی نماینده آقای سیستانی در لندن به گوش ایشان برساند. من بیش از هر چیز نگران اعتبار مرجعی هستم که همچنان برایش احترام و اعتبار بسیار قائلم و اعتقاد دارم کسانی چون او، آقای منتظری، حضرت محقق داماد و مجتهد شبستری و از جوانترها محسن کدیور و یوسفی اشکوری کسانی هستند که سرانجام باید مجلس ختم ولایت فقیه را برگزار کنند و این بدعت نامبارک را از دامان مذهب جعفری بشویند. و یکبار دیگر به حجت‌الاسلام ایاد جمال‌الدین درود می‌فرستم که دلاورانه پرچم نظام مردمسالار سکولار را در عراق و در حوزه‌ای که دلارهای ولی فقیه و نوکرانش همه را مست کرده، برافراشته است.